

# نظریه جدید مفهوم ملت و فلسفه حکومت

از:

دکتر محمدرضا حافظ‌نیا، استاد جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

۸۸/۹/۳۰ - تدریس کلاس جغرافیای سیاسی

ملت یک مجموعه انسانهای بهم وابسته ای است که در چارچوب جغرافیایی کشوری معین و با مرزهای مشخص ساکن و مقیم هستند؛

این مجموعه انسانها باید دارای یک نوع هم‌نواپی و همدلی باشند. هم‌نواپی و همدلی در شرایطی به وجود می‌آید که یک نوع رابطه اجتماعی بین مجموعه انسانهای ساکن در سرزمین برقرار شود و نوعی گروه اجتماعی شکل بگیرد که بطور هم‌زمان احساس وابستگی مکانی - فضایی با فضای جغرافیایی زیستگاه خود نیز داشته باشد؛

رابطه اعضای گروه اجتماعی ممکن است ناشی از یک کلان خانواده قدیمی باشد. یعنی یک خانواده که در بستر زمان و مکان پراکنده شده و تبدیل به یک گروه اجتماعی بزرگتر بر پایه رابطه قومی، خویشاوندی و خاندانی شده است. این گروه اجتماعی نسبت به گروه‌های اجتماعی دیگر در ابعاد زمانی و مکانی یعنی بستر تاریخ و در فضای جغرافیایی متمایز شده است. گروه اجتماعی گسترش یافته در بستر زمان و فضا همراه با شاخصه های هویتی مختلف نظیر: آئینها، رسوم، زبان، دین و غیره به شکل‌گیری سازه انسانی منسجمی انجامیده است که از گهواره زیست جغرافیایی برخوردار بوده و روابط پیچیده متقابل بین سازه و گهواره زیست برقرار می‌باشد و مجموعه یکپارچه‌ای را شکل داده که می‌توان از آن به اکوسیستم جغرافیایی تعبیر نمود. اعضای این سازه انسانی ممکن است در موارد ذیل با همدیگر رابطه داشته باشند:

- رابطه نژادی و ژنتیکی؛
- رابطه خویشاوندی و دودمانی؛
- رابطه زبانی، آئینی و فرهنگی؛
- رابطه جغرافیای/سیاسی ( احساس هم‌وطنی در سرزمین مشترک که رابطه اکولوژیکی آنها را نیز شکل داده است ).
- رابطه دینی و مذهبی.

چنین سازه انسانی که در فضای جغرافیایی گسترش می‌یابد می‌تواند قالب سیاسی - جغرافیایی به خود بگیرد و کشور تشکیل بدهد. چنین کشوری و چنین ملتی طبیعی خواهد بود. چون ملت آن از انبساط فضایی یک مجموعه از انسانهای به هم وابسته و نیز وابسته به زیستگاه جغرافیایی در بستر تاریخ بوجود می‌آید.

در ملت و کشور غیرطبیعی افراد آن از اصل تجانس و یگانگی برخوردار نیست. یعنی ملت از گروه‌های اجتماعی و اکولوژیک متنوع و متفاوت ترکیب شده است و بسیط و متجانس نیست. این نوع ملتها و کشورها معمولاً محصول اراده فرمانروایان و بازیگران سیاسی نظیر سلاطین، حکام داخلی و یا حکومت‌های استعماری بوده که در بستر تاریخ مهار شده و به یکدیگر چسبیده اند، ولی کاملاً یکدست نشده اند و یا محصول فرایندهای دوره مدرن می باشند. در چنین کشورهایی معمولاً سیستم فرمانروایی از دل جزء اکثریت ملت بیرون می‌آید که غالباً مورد رضایت سایر گروه‌های اقلیتی ملت که در سرزمین کشور مقیم هستند نیست، و در صورت بروز بی‌عدالتی جغرافیایی و تبعیض شهروندی آنها معمولاً خواهان جدایی و انفکاک از ساختار کشور و ملت هستند. اینکه چرا چنین ملت‌های وجود دارند بحثی است که باید مورد کنکاش واقع شود. در چنین کشورهایی، چارچوب سیاسی و مرزهای آن به عنوان قفس سرزمینی، و ساختار سیاسی آن به عنوان قفس سیاسی برای اجزای ملت عمل می‌کند.

### **پیشنهاد تئوری ملت به عنوان شرکت سهامی:**

در کشورهایی که گروه‌های مختلف انسانی و اجتماعی بصورت مقیم در آن وجود دارند و هر کدام از آنها خواهان مشارکت در عرصه سیاسی هستند بویژه با توجه به دوره مدرن و روند فزاینده توسعه مهاجرت‌های بین‌المللی، پناهندگی و تابعیت‌پذیری آنها در کشورهای دیگر و بدنبال آن برخورداری از حقوق شهروندی، باید سیستمی طراحی گردد که در آن افراد، اجزاء و گروه‌های ملی که از همدیگر متفاوت بوده و لزوماً ادغام‌پذیر نیستند بدون توجه به منشاء مکانی و سرزمینی و عقبه فرهنگی، نژادی و قومی آنها حق دخالت و مشارکت در سرنوشت سیاسی کشور محل اقامت را داشته باشند. از اینرو من مفهوم «ملت به مثابه شرکت سهامی» را به عنوان الگوی ملت که نقطه آغاز و پایه شکل‌گیری فرایند سیاسی است را جهت مشارکت گروه‌های مختلف در سرنوشت خود برای آینده کشورها پیشنهاد می‌کنم. در شرایط کنونی و آینده جهان ملتها مرکب از انسان‌های مقیم بر پایه معیارهایی نظیر: حقوق شهروندی مشترک و برابر، سیستمی از روابط اجتماعی و کارکردی توسعه یافته و منسجم، برخوردار از ارزشها و خواسته‌های دینی، قومی، زبانی و نژادی متفاوت و بعبارتی هویت‌های مختلف تشکیل می‌شوند. در حال حاضر چنین مجموعه آدم‌هایی در چارچوب جغرافیایی مشترک همراه با نمادهای ملی در کشورها سازمان سیاسی می‌یابند و وفاداری خود را با آن کشور تعریف می‌کنند. بنابراین مفهوم سنتی ملت و تعاریف آن به چالش کشیده می‌شود. از اینرو به نظر می‌رسد مفهوم «ملت به مثابه شرکت سهامی» بتواند در آینده جایگزین مناسبی برای مفهوم سنتی ملت باشد و بتواند چارچوب مناسبی برای عمل سیاسی انسان‌های مقیم در فضای جغرافیای سیاسی کشورها را ارائه دهد.

### **فلسفه سیاست و حکومت**

چارچوب فضایی/جغرافیایی که یک ملت در آن ساکن است نیاز به مدیریت سیاسی دارد تا هم امور اجتماعی و جغرافیایی خود را اداره کند و هم رابطه خود را در ارتباط با ملتها و کشورهای دیگر تنظیم نماید و از سوی دیگر در مقابل

تهاجم دیگر گروه‌ها از خود حفاظت کند. برای پیدایش مفهوم مدیریت سیاسی می‌توان دو مبنای فلسفی که موجب شکل‌گیری آن در جوامع و کشورها شده است را تصور نمود:

۱. نیاز طبیعی انسان‌های ساکن در فضای جغرافیایی و سرزمین به مدیریت عمومی و اداره امور ملت و سرزمین و اکوسیستم جغرافیایی آن که پدیده‌ای ذاتی و طبیعی است.
۲. میل طبیعی انسان‌ها به قدرت و فرمانروایی و تحت سیطره در آوردن دیگران. این خصلت نیز یک خصلت ذاتی انسان است.

دو مورد فوق در سازه انسانی و یا اکوسیستم جغرافیایی، موجب شکل‌گیری پدیده‌ای بنام سیاست شده است. یعنی سیاست محصول کارکرد دو عامل مزبور است که یکی نیاز به قدرت طلبی و سلطه بر دیگران از سوی افراد و بازیگران سیاسی، و دیگری نیاز اکوسیستم جغرافیایی به مدیریت عمومی و سازماندهی می‌باشد. البته دو مبنای فلسفی مزبور، با یکدیگر ترکیب شده و بطور مضاعف واقعیت مدیریت سیاسی و فرمانروایی را نهادینه نموده و مقبولیت بخشیده است.

در این ترکیب دو متغیره، میل طبیعی بازیگران سیاسی به فرمانروایی، مهمتر از نیاز اکوسیستم جغرافیایی به مدیریت عمومی و خیر جمعی عمل نموده است. در اثر مجادله بین این دو عامل در بستر تاریخ بشر، تدریجاً صحنه عوض شده و نقش‌های سیاسی دگرگون گردیده و فرمانروایی خودکامه و حاکم جایش را به ملت داده است. زیرا این حق طبیعی مردم و انسانهای ساکن و مقیم در فضای جغرافیایی است که بتوانند در باره نحوه اداره امور خود و نیز زیستگاه خود تصمیم بگیرند. بنابراین مفهوم دموکراسی بوجود آمد و معنی فلسفی پیدا کرد.

در مفهوم گفتمان و پارادایم دموکراسی نیز به نظر می‌رسد عامل میل طبیعی بازیگران سیاسی به قدرت و فرمانروایی، بر عامل نیاز طبیعی به مدیریت و خیر عمومی در اکوسیستم جغرافیایی و سازه انسانی ارجحیت و غلبه پیدا کرده است. مفهوم رقابتی بودن انتخابات در کشورها که متأسفانه به تصور و پارادایم غالب و پذیرفته شده، هم در بین شهروندان و هم در بین بازیگران سیاسی که برای به چنگ آوردن قدرت سیاسی کشور با هم مبارزه میکنند شاخص این معنی است. بازیگران سیاسی با جلب افکار عمومی و رای مردم به کسب و تصرف قدرت سیاسی در جامعه پرداخته و بیش از آنکه دغدغه مدیریت بهینه کشور و اکوسیستم جغرافیایی و خیر جمعی سازه انسانی را داشته باشند، دغدغه ارضاء میل طبیعی به قدرت و فرمانروایی در قالب سازوکارهای رسمی و قانونی و تامین منافع هواداران و عقبه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مکانی خود را دارند. این وضعیت از نقاط ضعف گفتمان غالب تحت عنوان دموکراسی است و با دموکراسی حقیقی فاصله دارد.

آنچه در حال حاضر تحت پوشش دموکراسی در کشورهای مختلف انجام می‌شود پدیده‌ای است که عمدتاً در جهت ارضاء میل طبیعی به فرمانروایی شکل می‌گیرد. البته سازوکارهای قانونی چارچوبی را تنظیم کرده است که بر اساس آن میل طبیعی به فرمانروایی خودکامه مهار شود. ولی به نظر می‌رسد اصل میل طبیعی به فرمانروایی و اعمال قدرت بر

دیگران در کشورها، همچنان در رفتار بازیگران به قدرت رسیده از فرایند دموکراسی، نقش اصلی را بازی کرده و به اشکال مختلف توسط بازیگران سازوکارهای قانونی مورد سوء استفاده و به خدمت گرفته می‌شود. حتی آنها از فرصتها، سازوکارها و روندهای الزامی مدیریت اکوسیستم جغرافیایی و امور عمومی نیز برای جلب افکار شهروندان و افزایش سطح مقبولیت خود برای بقای در قدرت و تضمین تداوم فرمانروایی خود استفاده می‌کنند. بنابراین بنظر می‌رسد بیشتر دموکراسی‌های موجود در کشورهای جهان پوششی است برای:

۱. ارضای میل طبیعی بازیگران سیاسی به فرمانروایی؛

۲. مشروعیت بخشی به تداوم سلطه طبقه مسلط اجتماعی بویژه صاحبان سرمایه؛

البته این وضع نمی‌تواند پایدار باشد و رویکردهای انتقادی نظیر آنچه توسط نگارنده بیان شد وضع کنونی دموکراسی در جهان را، در آینده با چالش جدی روبرو خواهد کرد. دورنمای آینده بشر حاکی از این است که «دموکراسی حقیقی» در جهان معنی، عمق و اصالت بیشتری پیدا خواهد کرد. بنابراین سهم نیاز طبیعی به مدیریت بهینه اکوسیستم‌های جغرافیایی و خیر عمومی، بر سهم میل طبیعی به فرمانروایی در بین بازیگران سیاسی، غلبه پیدا خواهد کرد و تامین حقوق انسانها و شهروندان در برابر حقوق فرمانروایان دموکراسی‌زاده ارجحیت و اصالت خواهد یافت. مدل زیر این جابجایی را نشان می‌دهد.

